

سقوط رضاشاه و تحول دولت در آثار کسروی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۸/۱۲ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۷/۰۱/۲۰)

وحید سینایی^۱

ابوالقاسم شهریاری^۲

چکیده

وقوع جنگ جهانی دوم و اشغال ایران به بهانه حضور نیروهای آلمانی، پیامدهای ناگواری داشت. پایان دولت رضاشاهی به معنای شروع دوره جدیدی بود که در آن دیگر از اقتدار مطلق خبری نبود. وخیم‌تر شدن شرایط کشور، متفکران ایرانی را به تأمل درباره ایران برای دوران پسارضاشاه برانگیخت. یکی از آنها احمد کسروی بود. او با توجه به حضور چندین ساله‌اش در عرصه سیاست ایران و تجربه‌های زیسته‌اش، به بازسازی نظریه دولت در دوران پس از رضاشاه دست یازید. از این رو پرسش این مقاله، چیستی مختصات دولت پسارضاشاهی در اندیشه کسروی است. برای پاسخ به این پرسش با استفاده از روش تحلیل محتوای کیفی، نوشته‌های کسروی در بازه زمانی ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴ مورد بررسی قرار گرفته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که کسروی با در نظر گرفتن شرایط موجود با رویکردی واقع‌گرایانه، دولتی نخبه‌گرا را برگزیده و با یادآوری آنچه در مشروطه و دوره رضاشاه روی داده بود بی‌طرفی در روابط خارجی، شکل‌دهی به ارتشی مستقل، تلاش برای آگاه‌سازی مردم و در نظر

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی (نویسنده مسئول) (Sinaee@um.ac.ir)

۲. دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه فردوسی (Ab.shahriari@stu.um.ac.ir)

گرفتن شرایط فرهنگی ایران در قانونگذاری را از وظایف این دولت نخبه‌گرا می‌داند.

واژگان کلیدی: احمد کسروی، دولت، نخبه‌گرایی، رضاشاه، ایران.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فرایند شکل‌گیری دولت مدرن در ایران با مفهوم مشروطیت پیوند خورده است. گرچه در سال‌های پیش از مشروطه فعالیت‌ها و کوشش‌هایی برای قانونمندی، ایجاد ساختارها و نهادسازی برای قدرت حاکمه از سوی اندیشمندان و هیئت حاکمه صورت گرفته بود، اما بالفعل شدن این اقدامات در فرایند مشروطه به ظهور رسید. پژوهشگران زیادی درباره آنچه در مشروطه شکل گرفت و پس از آن به روی کار آمدن دولت رضاشاه منتهی شد، سخن گفته‌اند و از دیدگاه‌ها و نگرش‌های متفاوتی آن را مورد بررسی قرار داده‌اند. احمد کسروی از جمله اندیشمندانی است که به دلیل زندگی در زمینه و زمانه مشروطه، دوره به قدرت رسیدن رضاخان و مشاهده عملکرد دولت وی، پس از عزل رضاشاه به ارائه الگویی برای دولت پارسا رضاشاهی پرداخت. هدف اصلی این پژوهش، شناخت دولت پارسا رضاشاهی و نظرات کسروی درباره دولت مطلوب برای ایران در این دوره است. بدین منظور اشاره کوتاهی به نظر کسروی در باب مشروطه و دولت رضاشاه و سپس به الگوی پیشنهادی کسروی درباره دولت پارسا رضاشاهی می‌شود. از این رو، پرسش اصلی مقاله در میان سه دوره یاد شده (مشروطه، رضاشاه، پارسا رضاشاه) معطوف به دوره سوم است به اینصورت که به دنبال سقوط رضاشاه، الگوی پیشنهادی کسروی درباره دولت ایران از چه مختصاتی برخوردار بود؟ از آنجاکه ماهیت این تحقیق توصیفی - اکتشافی است، از ارائه فرضیه صرف نظر نموده و در نتیجه‌گیری، مختصات این دولت بازگو می‌شود. باتوجه به هدف تحقیق که توصیف و بیان نظرات کسروی در مورد دولت است، جامعه مورد بررسی، کتاب‌ها و مقالات کسروی در بازه زمانی ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴ خواهند بود.



روش مورد استفاده در این تحقیق، تحلیل محتوای کیفی است. تحلیل محتوای کیفی را می‌توان روش تحقیقی برای تفسیر ذهنی محتوایی داده‌های متن از طریق فرایندهای طبقه‌بندی نظام‌مند دانست (ایمان و نوشادی، ۱۳۹۰: ۳۶). برخلاف تحلیل محتوای کمی که به دنبال بسامد و تکرار مفاهیم در متن مورد نظر است، تحلیل محتوای کیفی به دنبال ارائه نوعی توصیف و یا سنخ‌شناسی از معانی مستتر در یک متن است (تبریزی، ۱۳۹۳: ۱۱۶). مسیر حرکت در تحلیل محتوای کیفی عمدتاً از متن به سمت بیرون کشیدن مقولات و سپس ایجاد مدل‌ها و نقشه‌های مفهومی است (تبریزی، ۱۳۹۳: ۱۱۴). سه نوع تحلیل محتوای کیفی وجود دارد: تحلیل محتوای کیفی متعارف یا عرفی؛ این نوع به دنبال تقلیل اطلاعات و ارائه توصیفی دقیق پیرامون یک موضوع است. محقق با رجوع به داده‌های مورد مطالعه، به تدریج آن‌ها را خلاصه می‌کند تا در نهایت به اصلی‌ترین مفاهیم و مضامین مرتبط با موضوع تحقیق دست پیدا کند (تبریزی، ۱۳۹۳: ۱۲۳). امتیاز بارز تحلیل محتوای کیفی براساس رویکرد عرفی، به دست آوردن اطلاعات مستقیم و آشکار از مطالعه، بدون تحمیل کردن مقوله یا نظریه‌های از پیش تعیین شده است (ایمان و نوشادی، ۱۳۹۰: ۲۳).

در این روش؛ هدف، کشف روابط عناصر متنی در تحقیق کیفی است و علاوه بر شناخت مضامین مستتر در متن، به کشف روابط میان آن‌ها پرداخته می‌شود. با نگرش به این روش؛ معانی کلمات، گزاره‌ها و مفاهیم، نه به صورت مجزا که در ارتباط با هم روشن می‌شود. لغات و مفاهیم، به عنوان نمادهایی نگریسته می‌شوند که تنها در ارتباط با دیگر نمادهای موجود در متن، واجد معنا می‌شوند (تبریزی، ۱۳۹۳: ۱۲۶).

استفاده از این روش زمانی ضرورت می‌یابد که پیرامون موضوع تحقیق، دیدگاه‌های نظری گوناگونی وجود دارد و هدف از انجام تحقیق، آزمون نظریه‌های پیشین و یا بسط آن‌ها در یک زمینه متفاوت است (تبریزی، ۱۳۹۳: ۱۲۸). هدف تحلیل محتوای جهت‌دار معتبر ساختن و گسترش دادن مفهومی

چارچوب نظریه و یا خود نظریه است. نظریه از پیش موجود می‌تواند به تمرکز بر پرسش‌های تحقیق کمک کند. این امر پیش‌بینی‌هایی را درباره متغیرهای موردنظر یا درباره ارتباط بین متغیرها فراهم می‌کند (ایمان و نوشادی، ۱۳۹۰: ۲۴). باتوجه به پرسش تحقیق، تحلیل محتوای کیفی متعارف به‌عنوان روش مورد نظر انتخاب شده است. لذا در این مقاله با خوانش و دست‌بندی مطالب کسروی به‌ویژه در دوره پس از شهریور ۱۳۲۰، نخست مطالب از یکدیگر متمایز و سپس بر اساس همسانی مطالب مشاهده شده، ایده‌های اصلی کسروی بیان خواهد شد.

دوره اول: کسروی و مشروطه

مشروطه و مشروطه‌خواهی یک آرمان مقدس برای کسروی است. این آرمان، در طول حیات کسروی همواره در اندیشه‌های وی حضور داشت و در نگاه وی به حکومت آشکار می‌شد: «از نگاه کسروی، حکومت یا سررشته‌داری، از آن مردم است تا مبدا همچون بردگان سرنوشت خود را به ستمگران خودکامه واگذارند» (ملائی توانی، ۱۳۹۲: ۱۱۵). بر این اساس، محمدعلی پایدار (۱۳۷۹) در کتابی تحت عنوان «مشروطه بهترین شکل حکومت و آخرین نتیجه اندیشه نژاد آدمی است»، مجموعه سخنان کسروی در باب حکومت مشروطه آورده است.

مشروطه به‌عنوان یک فرایند در ایران، در کتاب «تاریخ مشروطه ایران» (کسروی، ۱۳۸۴) بررسی شده است. این کتاب شرح مفصل وقایعی است که در جنبش مشروطیت ایران روی داده است. آنچه از این کتاب در این بخش از مقاله مورد توجه است نظر کسروی درباره آغاز و فرجام مشروطه‌خواهی در ایران است. به باور کسروی، «بیداری ایرانیان» زمینه‌ساز مشروطه شد (کسروی، ۱۳۸۴: ۷). سپس بی‌درنگ می‌افزاید منشا این بیداری، عامل خارجی بود: وقوف به عقب‌ماندگی و ضعف در برابر اروپائیان و اعتراض به حکومت

استبدادی (یزدانی، ۱۳۸۳: ۴۶). دلایل وقوف به چنین شرایطی عبارت بودند از: شکست در جنگ و از دست رفتن بخشی از خاک کشور، نهضت تنباکو، دریافت وام از دول خارجی و بر باد رفتن آن در سفرهای درباریان (کسروی، ۱۳۸۴). بنابراین در نزد کسروی رویارویی ایرانیان با دنیای خارج و پی بردن به وضعیت نامطلوب خود در تمامی ابعاد زندگی بشری سبب گردید تا قشرهایی از طبقه حاکمه و روشنفکران و بازرگان به فکر ایجاد تغییراتی در حکومت کشور بیافتند. کسروی سپس به سراغ سایر رویدادهای مشروطیت ایران رفته و با دیدگاه خود به توصیف و تفسیر شرایط آن پرداخته و همچون سرآغاز مشروطه‌طلبی به دلایل عدم موفقیت مشروطه نیز می‌پردازد. در این قسمت که بخش پایانی کتاب را شامل می‌گردد، وی سه دلیل عمده برای عدم موفقیت مشروطه برمی‌شمارد:

- **عدم جابه‌جایی در قدرت و ادامه حکومت درباریان و سیاستمداران قدیم:** این عامل که می‌توان از آن به‌عنوان نبود گردش نخبگان (رحمانیان، ۱۳۸۳: ۳۰۱). یاد کرد. این موضوع در سال‌های پس از مشروطه با کلیدواژه «کمپانی خیانت» از سوی کسروی تکرار شده است. در مشروطه، گروهی مانع از دست‌یابی به اهداف انقلاب می‌شدند. کسروی نام آن‌ها را «میوه‌چین» می‌نامد (کسروی، ۱۳۸۴: ۸۰۷). این گروه همبستگی بسیاری با یکدیگر داشتند و در مواقع مختلف از آن استفاده می‌کنند (کسروی، ب، ۱۳۵۷: ۴۴). نیروهای خارجی نیز از این گروه برای دست‌یابی به اهداف خود، حمایت کامل می‌کردند (کسروی، الف، ۱۳۵۷: ۴۸۹). آن‌ها با حضور در دوران مشروطه به شیوه پیشامشروطه عمل نمودند و مانع از تحقق اهداف انقلاب شدند. مجموعه عوامل یاد شده در کنار یکدیگر، مانع از دست‌یابی به اهداف مشروطه شدند.
- **سیاست قدرت‌های بیگانه:** نیت استعماری دو قدرت وقت (شوروی و انگلیس) با اهداف انقلاب در تضاد بود. از این‌رو دو کشور در سرکوب

انقلاب توافق کردند. کسروی به قرارداد ۱۹۰۷، راه‌اندازی پلیس جنوب، اولتیماتوم روس‌ها و جنایاتی که آن‌ها در شمال و انگلیسی‌ها در جنوب انجام دادند اشاره می‌کند و معتقد است که این امر، با ضدیت حکومتگران محلی با آزادی مردم ایران، هم‌نوا شد و انقلاب مشروطه ایران را سرکوب کرد (کسروی، ۱۳۸۴: ۵۷۲).

- **آلودگی و پراکندگی مردم ایران:** هم چنان که کسروی بیداری مردم را عامل شروع مشروطیت می‌داند، عدم آگاهی مناسب و صحیح مردم از مشروطه را نیز عامل اصلی عدم موفقیت آن برمی‌شمارد: «در توده ایرانی، این آمادگی پیدا نشد. اساساً مردم مشروطه را به معنی سررشته‌داری توده، نشناختند تا آماده باشند» (پایدار، ۱۳۷۹: ۱۸)؛ بنابراین مشکل اصلی مشروطه ایران، پراکندگی توده‌ها و بی‌پایی و بیهودگی پندارهای آنان بود (حسن‌زاده، ۱۳۸۱: ۹۱). در این باره کسروی می‌افزاید: «آنان از گرفتاری‌ها و آلودگی‌های توده ناآگاه بوده می‌پنداشتند همان‌که ریشه استبداد کننده شود و قانون اساسی و دیگر قانون‌ها بکار افتد و دبستان‌ها و دانشکده‌ها در هر شهری برپا گردد، توده ایران به‌راه پیشرفت افتاده پس از چند سالی به پای توده‌های فرانسه و انگلیس و آلمان خواهد رسید. آن پیشواز رویه کارانه که مردم در همه جا از مشروطه می‌نمودند و آن جوش و جنب سراسری که پدید آمده بود و از هر سو آوازه‌های اتحاد و اتفاق و حب‌الوطن و مانند این‌ها برمی‌خاست، آنان را فریفته خود می‌گردانید که از شادی بتکان می‌آمدند و به استعداد ملت نجیب ایران آفرین‌ها می‌خواندند. بارها در مجلس شوری و در انجمن‌ها این مصرع را به زبان می‌آوردند «این طفل یک شبه ره صدساله می‌رود». می‌باید گفت: مردان نیک نهاد سیاست بسیار خامی را دنبال می‌کردند» (کسروی، ب، ۱۳۲۱: ۱۱). کسروی با اشاره به جنبش‌های میزراکوچک‌خان، کلنل پسیان و شیخ محمد خیابانی، با تأکید مجدد بر ناآگاهی توده مردم می‌نویسد: «هر سه ایشان این اشتباه را داشتند که از گرفتاری و آلودگی



توده ناآگاه می‌بودند و به این مردم خوش‌گمانی داشته امید تکان و جنبش به آنان می‌بستند. خامی ایشان بیش از همه از این راه بود» (کسروی، ب، ۱۳۲۴: ۲۴).

سرانجام به‌نظر کسروی، پیوند عوامل خارجی چون نیروهای استعمارگر، حکام سرسپرده و یک عامل مهم درونی یعنی پراکندگی مردم ایران مانع از آن شد که انقلاب مشروطه، به هدف و آمال خود دست یابد. این سه شاخص را کسروی در دوره‌های بعد نیز مدنظر دارد.

دوره دوم: کسروی و رضاشاه

همان‌طور که مذکور افتاد، در پایان کتاب تاریخ مشروطه ایران، کسروی پراکندگی اندیشه را عامل مهمی می‌داند که استعمار و حکام داخلی توانستند با توسل به آن‌ها انقلاب را منحرف سازند. اوضاع آشفته و فقدان امنیت، آرزوی مردم درباره ظهور یک منجی برای نجات کشور از نابسامانی‌های پس از مشروطیت سبب شد تا نیاز به روی کار آوردن یک حکومت مرکزی توانمند در ایران به‌شدت احساس شود (عابدی و باهوش، ۱۳۹۴: ۸۸). کسروی در این دوره باتوجه به تجربه مشروطه اعتقاد داشت که تحقق آرمان‌های انقلاب مشروطه در پرتو یک دولت ضعیف و ناکارآمد به‌علت موانع ساختاری از جمله پراکندگی و ناآگاهی توده‌ها و فزونی آلودگی‌ها ناممکن است؛ بنابراین تشکیل دولت مقتدر رضاشاه و گام برداشتن در مسیر اصلاحات و تقویت دولت مرکزی، نقطه‌ای است که کسروی را به حمایت از رضاشاه متوجه می‌سازد (ملائی توانی، ۱۳۹۲: ۱۳۱). به‌بیان دیگر، اندیشمندان این دوره از جمله کسروی که دلیل شکست مشروطه را پراکندگی ملت ایران می‌دانستند، به‌دنبال ایدئولوژی‌ای بودند که بتواند همبستگی ملی را فراهم آورد. این ایدئولوژی در دولت مدرن رضاشاهی با ملی‌گرایی باستان‌گرا میسر شد (حسن‌زاده، ۱۳۸۱: ۷۹). کسروی در گفتارهای خود در این بازه زمانی، همه‌جا نسبت به رضاشاه لحنی

سقوط رضاشاه و تحول دولت در... ۲۵۳

جانب‌دارانه دارد. برای نمونه، در دیباچه «تاریخ هجده‌ساله آذربایجان» از بنیادگذار سلسله پهلوی به‌عنوان «یکی از سرداران نامدار تاریخی، اعلی‌حضرت شاهنشاه پهلوی» نام می‌برد (کسروی، الف، ۱۳۵۷: ۱۰). در «تاریخ مشروطه ایران» نیز وی را پادشاهی می‌داند که: «بیست سال با توانایی و کاردانی بسیار فرمانروایی کرد» (کسروی، ۱۳۸۴: ۸۲۵). همچنین در «تاریخ پانصدساله خوزستان»، رضاشاه را این‌گونه توصیف می‌کند: «سردار نامی ایران اعلیحضرت شاهنشاه امروزی... که قد مردانگی برافراشت... و چون از سال ۱۲۹۹ رشته کارها را به‌دست گرفته، به کندن ریشه گردنکشان و خودسران پرداختند و در مدت دو سال، شورش امیر مؤید را در مازندران و آشوب جنگلیان را در گیلان و فتنه اسماعیل آقای سمتقو در آذربایجان و کردستان که هرکدام از آن‌ها سال‌ها مایه گرفتاری ایران بود فرو نشاندند و پس از این فیروزی‌ها، به سرکوب عشایر که از آغاز مشروطه سر به خودسری آورده و جز تاخت‌وتاز و راهزنی کاری نداشتند، پرداختند» (کسروی، ۱۳۶۲: ۴۷۱).

با ملاک قرار دادن این متن اهمیت نظم داخلی در نزد کسروی و نقشی که دولت مقتدر مرکزی می‌تواند در برقراری آن داشته باشد آشکار می‌گردد. با این دیدگاه، کسروی با نادیده گرفتن نحوه روی کار آمدن رضاخان و پرهیز از سخن گفتن درباره آن، به پیامدها و نتایج عملی آن توجه می‌کند. او تشکیل دولتی مقتدر و متمرکز در سال‌های پس از جنگ جهانی اول را آرمان مشترک آزادی‌خواهان برای خروج ایران از بحران‌های فراگیر می‌دانست (ملائی توانی، ۱۳۹۲: ۱۱۹ به نقل از کسروی، ۱۳۵۵)؛ بنابراین، کسروی نگاهی عمل‌گرایانه نسبت به رضاخان داشت و بجای بررسی نحوه روی کار آمدن وی، به پیامدها و نتایجی که یک دولت متمرکز می‌تواند برای ایران ایجاد نماید، می‌پردازد. البته کسروی مدعی است که همواره از حقیقت دفاع کرده است نه از رضاشاه: «رضاخان با بدی‌هائی که می‌داشت به نیکی‌هائی کوشیده: در زمان او، چند رشته کار سودمند بزرگی انجام گرفته بود: یک سپاه به سامانی پدید آمده،



کشور آسوده و ایمن گردیده، خان‌خانی برافتاده، ایل‌های بیابان‌گرد تاراجگر، دیه‌نشین تخته‌قاپو شده‌اند» (کسروی، ب، ۱۳۵۷: ۵۹).

باین‌حال، او با آگاهی از خطراتی که مشروطه را منحرف ساخت، حضور افرادی از طبقه حکام گذشته در دولت جدید را خطرساز می‌دانست. از این‌رو در نوشته‌هایی چون «افسران ما»، «در پیرامون دادگستری»، «در پیرامون ادبیات»، «در پیرامون شعر و شاعری» نشان داد که به برخی جریان‌ها و شخصیت‌های پیرامون رضاشاه خوش‌بین نیست و آنان را در زمره «کمپانی خیانت»، یعنی همان افرادی که در مشروطه آنان را «میوه‌چین» خطاب نموده بود، می‌داند.

عامل دیگری که کسروی را به حمایت از رضاشاه ترغیب کرد، تلاش‌های وی برای استفاده از نیروی سوم به‌منظور کاهش نفوذ انگلیس و شوروی در ایران بود. کسروی که یکی از سه عامل انحراف انقلاب مشروطه را نیروهای استعمارگر می‌دانست، همچنان به این دو کشور بدگمان بود. در این زمان، رضاشاه نیز تمایل داشت تا از شرایط پس از جنگ جهانی اول استفاده نموده و با وارد کردن یک نیروی جدید، توازن را به‌نفع کشور برقرار کند. جمله تاریخی رضاشاه در هنگام عقد قرارداد با یک شرکت نفتی آمریکائی، توجه متفکران ایران‌دوست را برانگیخته است: «این یکی از بزرگ‌ترین لحظات تاریخ ایران است. ما قصد آن داریم که قدرت اقتصادی روسیه و انگلستان را در ایران ملغی سازیم» (رنجبر و فرهادی، ۱۳۹۰: ۴۷). فرانسه، آمریکا و آلمان سه کشوری بودند که در آن زمان می‌توانستند این نقش را ایفا کنند. سرانجام آلمان به‌دلایل ذیل مورد توجه رضاشاه قرار گرفت:

الف - اتکای هر دو نظام به مددخواهی از دوران باستان و ناسیونالیسم و محافظه‌کاری؛

ب - احیای قدرت فوق‌العاده ارتش به‌عنوان ستون اصلی قدرت آلمان نازی و انطباق آن با تمایلات نظامی رضاشاه؛

ت - ادغام ایالت‌های خودمختار در جمهوری آلمان همسو با اقدامات و سیاست‌های رضاشاه درباره ایلات و عشایر و مرزهای کشور؛

ث - جلب توافق و همراهی قدرت‌های متخاصم مانند انگلستان؛

ج - تبدیل سریع آلمان به یک قدرت جهانی در دیدگاه حکومت و شاه ایران و سوسه‌انگیز بود (رنجبر و فرهادی، ۱۳۸۸: ۵۲-۴۹).

به نظر کسروی سیاست رضاشاه در استفاده از نیروی سوم برای توازن بخشیدن به قدرت‌های استعماری موجود در ایران، موجب می‌شد خطری که انقلاب مشروطه را منحرف ساخته بود، نتواند همچون گذشته عمل کند.

اقداماتی که رضاشاه در راستای مدرن‌سازی ایران انجام می‌داد با تجربه زیست کسروی درهم‌آمیخته و سبب شد تا اندیشه ملی‌گرایی در وجود کسروی بارور و او را به برگزیدن شعار «یک درفش، یک دین، یک زبان» وا دارد و از این طریق، به هم‌نوایی با اقدامات رضاشاه در یکپارچه نمودن قدرت در ایران بپردازد. به بیان دیگر، کسروی و دولت رضاشاه بر یکپارچه‌سازی فرهنگی و نیز اتحاد همه ایرانیان تأکید می‌ورزیدند (ملائی توانی، ۱۳۹۲: ۱۱۲). کسروی گرچه گاه به نقد رضاشاه دست می‌زد اما در مجموع، دولت مطلقه رضاشاه را تأیید می‌نمود و آن را با توجه به مقتضیات زمان و شرایط پیش آمده برای ایران، مناسب‌ترین شکل دولت تشخیص می‌داد.

دوره سوم: کسروی و دولت پسنارضاشاهی

اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰، حضور نیروهای متفقین، تلاش آن‌ها برای تأمین نیازهای خود و برکناری رضاشاه، افزون بر بُعد سیاسی، پیامدهای ناگوار اجتماعی و اقتصادی مانند شیوع قحطی و گرانی و تورم سرسام‌آور، نبود امکانات بهداشتی و وجود بیماری، ناامنی و افزایش بیکاری (بایرامی، ۱۳۸۸: ۱۵۸-۱۶۳) را برای ایران به بار آورد و اندیشمندان ایران‌دوست را آزرده و آنان را به ارائه طریق برای بهبود شرایط اسفناک پیش آمده، ترغیب کرد.



کسروی وجود یک دولت مقتدر را برای ثبات اوضاع نابسامان و همچنین سرعت بخشیدن به روند مدرن‌سازی ایران تأیید می‌کرد؛ اما وقایع شهریور ۱۳۲۰ و نابسامانی دولت و ملت او را به بازنگری در استبداد و نقد آن سوق داد:

چنانکه میرزا ملک‌خان مثل آورده، این کشور با حالی که می‌دارد بکشتی کوچکی می‌ماند که در دریای بزرگی بمیان موج‌ها افتاده در جست‌وخیز است و گروهی مردم پراکنده و ناآگاه در درون آن نشسته‌اند که نه می‌دانند به کجا می‌روند و نه راهی را به‌سوی کنار دریا می‌شناسند. در آن میان هر زمان یکی بپا می‌خیزد، بی‌هیچ آشنایی به کشتیرانی و دریانوردی، بی‌آنکه افزارهایی از قطب‌نما و نقشه و مانند این‌ها در دستش باشد، سکان را گرفته کشتی را به این سو و آن سو می‌چرخاند و چندگاهی پیش و پس برده رها می‌کند و بجای خود باز می‌گردد^۱ (کسروی، ب، ۱۳۲۴: ۷).

کابینه‌های کوتاه‌مدت و ناکارآمدی احزاب دو عاملی بودند که هر دو حاصل تجربه زیسته کسروی است و در بازاندیشی دولت در نزد وی تأثیرگذار بودند: شکل‌گیری هفت کابینه در فاصله زمانی شهریور ۱۳۲۰ تا خرداد ۱۳۲۴ نشان می‌دهد که به‌طور میانگین هر کابینه تنها حدود هفت ماه بر مسند قدرت بوده است. این ناستواری و تغییرات پی‌درپی، کسروی را متقاعد ساخته بود که این الگو برای ایران مناسب نیست: «این حال توده است. دولت‌ها - کابینه‌ها - نیز می‌آیند و می‌روند و رشته کارها را به‌دست می‌گیرند و هریکی بیش از این نمی‌خواهد که چند ماهی این توده درمانده و سرگردان را راه برد و سپس رها کرده خود را به کنار کشد» (کسروی، ب، ۱۳۲۴: ۷).

همچنین در جایی دیگر می‌نویسد:

۱. در نقل قول مستقیم آرا و نظرهای کسروی، رسم‌الخط و برجسته‌سازی واژه‌های موجود در آثار وی بدون دخل و تصرف آمده است.

در این گرفتاری که برای ایران پیدا شده کابینه‌هایی که در این دو سال و نیم آمده و رفته‌اند، شریک جرم‌اند. آن‌ها نه تنها به جلوگیری نکوشیده‌اند، با طرفداری آشکاری که به ارتجاع نموده و با بدرفتاری‌های دیگری، به نومیدی آزادخواهان افزوده، به دست ماجراجویان هم بهانه داده‌اند (کسروی، ج، ۱۳۲۴: ۲۲).

شکل‌گیری احزاب موسمی در آستانه انتخابات، عامل دیگری بود که کسروی آن را در ایجاد شرایط نامساعد ایران دخیل می‌داند:

دو حزب برپا بوده، یکی هوادار سیاست انگلیس و دیگری هوادار سیاست شوروی. سال‌ها این دو حزب با هم کشاکش داشتند و در آخر نتیجه این شده که شمال ایران از جنوبش جدا شود. در آذربایجان برخاسته خودمختاری طلبیده‌اند و یا نیروی خود آن را بکار بسته‌اند و در گیلان و مازندران در همان زمینه جنبش‌هایی هست. از این سو در جنوب به ایل‌ها تفنگ و افزار جنگ داده می‌شود و خدا می‌داند که پایان این دو تیرگی چه خواهد بود. این است نمونه‌ای از کارهای حزب‌های کنونی ایران (کسروی، ب، ۱۳۲۱: ۱۲).

سپس اشاره می‌کند:

در این چهل سال دوره مشروطه یکی از ننگ‌های ایران، این حزب‌سازی‌ها بوده است. این بار درد تنها آن نمی‌بود که کشوری با بیست میلیون مردم سیاستی دنبال نمی‌کرد و راهی برای زیست خود در میان دیگر توده‌ها نمی‌شناخت، یک درد بدتر دیگر این می‌بود که گروهی بی‌آرمان و پیراه پدیدار گردیده، به نام سیاست دسته‌بندی‌ها می‌کردند و با های‌وهوی و کشاکش، آرامش کشور را به هم می‌زدند و در راه سودجویی‌های خود از هیچ بدی باز نمی‌ایستادند. بلکه بسیاری مزدوری بیگانگان را پذیرفته از چنان خیانت پستی باک نمی‌نمودند (کسروی، ب، ۱۳۲۱: ۱۲).

از به هم پیوستگی این دو عامل و شرایط نامساعد ایران پس از اشغال در شهریور ۱۳۲۰، کسروی که «میوه‌چینان» مشروطه و «کمپانی خیانت» دوره



رضاشاه را تجربه کرده بود، با برشمردن راه‌های موجود برای اداره کشور، برای دولت پسر رضاشاهی به‌نوعی نخبه‌گرایی تمایل پیدا کرد. او نخست در سال ۱۳۲۱ و در کتاب «خدا با ماست» می‌نویسد:

دسته‌ای باید توده را راه برد: در این کشور نخست باید دسته‌ای باشند که رشته کارهای توده را به دست گیرند و از روی پر و گرامی آن‌را راه برند. در یک کشور یا باید خود توده به‌راه زندگانی بینا باشند و با همسایگان از روی فهم و بینش راه روند و یا دسته‌ای بینا و بافهم پیش افتاده آنان را راه برند. جای هیچ گفتگو نیست که باید در ایران یکی از سه کار باشد: یا دسته نیرومند شاینده‌ای با راهی روشن بروی کار آید و سررشته کشور را به‌دست گیرد و خردمندانه و دوراندیشانه آن را راه برد، و یا همچون زمان رضاشاه دیکتاتوری برخیزد و با دلخواه خود نیک یا بد کارهایی کند و یا کشور همیشه دچار آشفتگی باشد و روزه‌روز بدتر گردد (کسروی، ب، ۱۳۲۱: ۴۴).

وی در نتیجه‌گیری همین کتاب چنین می‌نویسد:

استقلال و آزادی یک کشور اگر هیچ‌چیز نخواهد، باری این را می‌خواهد که دسته‌ای در آن کشور باشند و با سیاستی روشن و پایدار توده راه برند و خود را به همسایگان بشناسانند تا بدانند چه رفتاری پیش گیرند (کسروی، ب، ۱۳۲۱: ۴۷).

او اندک مدتی بعد در سال ۱۳۲۲ و در کتاب «ورجاوند بنیاد» می‌نویسد:

در هر کشوری یک‌رشته کارهاست که از آن همه توده است، ولی توده همه به آن‌ها نتوانند فلهید. مثلاً قانون گزاردن، ایمنی برپا گردانیدن، شهرها و آبادی‌ها را پاکیزه داشتن، با بیماری‌ها نبردیدن، با توده‌های دیگر همبستگی داشتن و پیمان بستن و مانند این‌ها، کارهایی است که به‌پاس آسایش توده است و سودش به همه مردم بازخواهد گشت، با این حال مردم همه به آن‌ها نتوانند فلهید. مثلاً مردم همه نتوانند قانون گزارند، نتوانند با توده‌های دیگر پیمان بندند. این‌گونه کارهاست که ما «همگی» می‌نامیم. با این‌گونه کارهاست که کشور راه

افتد. این است در هر کشوری **سررشته‌دارانی** باید بود. کسانی باید بود که به این کارهای همگی برخیزند و توده را راه برند. سررشته‌داری یا راه بردن توده (حکومت) بچندگونه توانستی بود. در زمانه‌ای گذشته در هر کشوری کسی برخاستی و با زور مردم چیره گردیدی و خودکامانه یا از روی قانون فرمان راندی. گاهی نیز دسته‌ای از توانگران و زورمندان با هم به این کار برخاستندی. ولی بهترین راه همانست که فرمانروایی و چیرگی در میان نباشد و هر توده‌ای با آزادی زندگی بسر برند و به کارهای همگی یا کشوری نیز خود پردازند. خودشان خود را راه برند. بدین‌سان که **سررشته‌دارانی** از میان توده، از هر کشور، از مردان نیک‌خواه و کاردان که خواهان کوشش در راه توده می‌باشند، گزیده شوند و این گزیدگان به هم پیوندند و سکالادی پدید آورند و سکالشگاهی برپا گردانند و در کارهای توده و کشور با هم گفتگو و سکالش کنند، آنچه را که بسود توده است بگزینند و قانون‌هایی که نیاز هست بگزارند و آنچه می‌گیرند بکرادی که از مردان آزموده و دانا و نیک‌خواه گزیده‌اند بسپارند که آنان بکار بندند. توده بسکالاد و سکالاد بکارد، نگهبان باشند و گفتارها و کردارها را بازجویند و بازرسند (کسروی، ب، ۱۳۲۲: ۸۷-۸۶).

کسروی به‌ضرورت تشکیل جمعی از نخبگان اعتقاد پیدا کرده بود اما این جمع تنها در مقام قانونگذاری و انتخاب بهترین‌های ممکن برای مردم بودند و بایست امور اجرایی را به غیر واگذارند و به بازرسی و بازجویی اکتفا نمایند تا آنچه اندیشیده‌اند به‌درستی اجرایی شود.

کسروی در سال ۱۳۲۴ در کتاب «امروز چاره چیست؟» نوشت:

امروز برای نجات، ایران **یک جمعیت** می‌خواهد، یک جمعیت ایران‌خواه بی‌طرف، یک جمعیت ریشه‌دار آبرومند. در مشروطه راه بردن کشور به گردن مردم است. مردم مکلف‌اند که کشور را اداره کنند. آن روزی که ما در ایران شوریدیم و بیرق مشروطه‌خواهی افراشتیم، معنای آن شورش این بود که به

محمدعلی میرزا و امیر بهادر و دیگران می‌گفتیم: شما بروید، ما خودمان این کشور را راه خواهیم برد. معنی مشروطه همین است. اکنون ما یا باید از مشروطه دست بکشیم و این قانون‌ها را کنار گذاریم و یک نفر مانند ناصرالدین‌شاه را بیاوریم و بگوییم بنشین و با استبداد این کشور را اداره کن و هرچه دلت خواست آن را بکار بند و یا خودمان مکلف باشیم که کارها را اداره کنیم. بدیهی است که این دومی را خواهیم کرد و اکنون سخن در آن است که یک توده کشور را چطور اداره می‌کنند؟ بدیهی است همه مردم آن استعداد را ندارند که در کارهای سیاسی و اجتماعی دخالت کنند و اظهار عقیده نمایند. این به گردن یک دسته از هوشمندان و غیرتمندان است که پا پیش گذارند و باهم اندیشه یکی کنند و کشور را راه برند. تا در یک توده همه مردم دارای رشد سیاسی نشده‌اند، باید جمعیتی باشد و آن‌ها را اداره کند و این ناچار است. امروز که این گرفتاری برای ایران پیش آمده و دو دسته از هم‌میهنان ما باهم به لجاجت افتاده کار را به اینجا رسانیده‌اند که بیم جنگ و خونریزی می‌رود، بیک جمعیتی نیاز هست که در میانه فاصله باشند و تا توانند از لجاجت جلو گیرند (کسروی، الف، ۱۳۲۴: ۲۵).

کسروی در حالی از ضرورت نخبه‌گرایی برای اداره امور و سررشته‌دارانی دفاع می‌کرد که با ایده‌های سوسیالیستی به شدت مخالف بود:

یکی از سخنانی که در میانه ما و دانشمندان سوسیالیستی است در این زمینه است که آنان بهتر دانسته‌اند در هر کشوری دولت کارها را به‌دست گیرد و مردم همه کارگر دولت باشند و برای او کار کنند و هرچه اینان می‌بسجند و پدید می‌آورند، با دست دولت در میانشان بخشیده شود و بهر کسی رسدی رسد. ولی ما می‌گوییم: این کار آزادی مردم را بیشوند از دستشان گرفتنت. آزادی مردم را گرفتن است در جایی که به آن نیاز نمی‌باشد. آنگاه این کار زیان بزرگ دیگری نیز تواند داشت، زیرا از جریزه‌ها و نیروهای خدادادی مردم تواند کاست. گذشته از این‌ها در آن حال، دولت باید دستگاهی بزرگ برای

بخشیدن کارها و پیشه‌ها و گماردن هرکسی به یک کاری و یا پیشه‌ای و نگرهبانی کردن به اندازه کوشش هرکسی برپا گرداند و به یک دستگاه بزرگ دیگری برای بخشیدن کالا و رسد دادن بمردم نیازمند باشد. در حالی که در آزادی کار به این‌ها نیاز نیست و چنانکه گفتیم بخشیدن کالاها نیز از راه خرید و فروخت انجام می‌گیرد (کسروی، ج، ۱۳۲۳: ۲۸).

ویژگی‌های دولت پسا رضاشاهی

دولت مطلوب کسروی در لابه‌لای مکتوبات وی در بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ بیان شده است و دارای ویژگی‌هایی است که اهم آن به شرح ذیل است:
الف - تغییر رویه در قانون‌گذاری: بومی‌گرایی در تدوین قوانین و توجه نمودن به شرایط فرهنگی مردم ایران از وظایف دولت جدید است:

قانون‌ها و بنیادگذاری‌های دولت که یکی از گرفتاری‌های ایران بدی‌های آن‌هاست، چنانکه می‌دانید ایرانیان این‌ها را از اروپا گرفته‌اند و بیگمان کاری از روی فهم و بینش نبوده. این قانون‌ها خود نادرست بوده‌اند و در ایران نادرستی‌هایی پیدا کرده‌اند. برای مثل می‌گوییم: ما قانون‌های عدلیه را از اروپا گرفته‌ایم و از روی آن‌ها عدلیه‌ها بنیاد گذاشته‌ایم. در حالی که آن قانون‌ها خود در اروپا نادرست می‌بوده و نتیجه درستی از آن‌ها به‌دست نمی‌آمده. از این‌سو در ایران، در میان بکار بستن، نادرستی‌های دیگری پیدا کرده و پیچ‌وخم‌های دیگری به آن‌ها افزوده شده، و امروز نتیجه آنست که ما دستگاه بسیار بزرگ و سنگینی بنام عدلیه می‌داریم و هزارها کسان را در آن دستگاه بکار گمارده‌ایم و پول می‌پردازیم و در همان حال کمترین سودی از آن بر نمی‌داریم (کسروی، ب، ۱۳۲۱: ۳۳).

کسروی در ادامه از قوانین غلط موجود شکوه می‌کند که نه تنها باعث آرامش مردم نگردیده، بلکه ناراحتی‌هایی را نیز سبب شده‌اند: «قانون مالکیت غلطست. روستایی می‌کوشد و رنج‌ها می‌کشد و بخش بزرگی از بهره‌اش را دیگری

می‌برد. خود او و فرزندانش لخت و گرسنه می‌ماند» (کسروی، ب، ۱۳۲۱: ۳۷).

ب - ارتش مستقل و تأمین امنیت: اشغال ایران و به‌خطر افتادن استقلال کشور در شهریور ۱۳۲۰ و به‌تبع آن ناامنی‌هایی که در ایران شکل گرفت، لزوم وجود یک ارتش قوی و مستقل را در اندیشه کسروی برجسته ساخت. کسروی در چند گفتار به نقش ارتش و لزوم وجود آن تأکید کرد. بیشترین تأکید وی بر ارتش و نقش آن در کتاب «افسران ما» (۱۳۲۳) آمده؛ حفظ نظم و امنیت داخلی فقط با حضور یک ارتش قدرتمند حاصل می‌شود. وی اشاره می‌کند دلیل اصلی اوضاع آشفته داخلی پس از رضاشاه، از دست رفتن قدرت ارتش و دست‌درازی ارتشیان و راهزنان به اموال مردم است: «ایمنی نیست و با اندک آشفتگی، شاهسون و کرد و لر و بویراحمدی و عرب، به راهزنی و دزدی و تاراج‌گری توانند برخاست و دارایی کشاورز را تاراج توانند کرد» (کسروی، ب، ۱۳۲۱: ۳۷).

به نظر وی برای اصلاح وضع و استقرار مجدد آرامش در کشور، بایست ارتشی منظم و قدرتمند پایه‌ریزی نمود (کسروی، ۱۳۲۳: ۲۴). همچنین، با در نظر گرفتن حوادثی که منجر به دخالت سیاسیون در امور ارتشی و از میان رفتن ساختار تصمیم‌گیری آن شد، کسروی در کتاب «خدا با ماست» بر «جدایی ارتش از سیاست برای جلوگیری از سوءاستفاده از آن» تأکید کرده تا وقایع مشابهی در ایران صورت نگیرد (کسروی، الف، ۱۳۲۱: ۵۲).

پ - بی‌طرفی در سیاست خارجی: وقایع شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران به بهانه حضور نیروهای آلمانی، سیاست استفاده از نیروی سوم رضاشاه را بی‌اعتبار و کسروی را متقاعد نمود که این نظریه دیگر پاسخگو نیست و نیازمند تجدیدنظر است. در نتیجه او با عدول از نظریه نیروی سوم، در کتاب «امروز چاره چیست» (۱۳۲۴) «سیاست بی‌طرفی در صحنه بین‌الملل» و در کتاب «افسران ما» (۱۳۲۳)، پیشه کردن صلح‌طلبی نسبت به همسایگان مرزی و داشتن روابط حسنه با آنان را توصیه می‌کند:

امروز سیاست برای ایران آنست که پس ماندگی توده و گرفتاری های آن بدیده گرفته شده و راه هایی برای چاره اندیشیده گردد، که هم کشور آباد گردد و مردم از آسایش برخوردار گردند و هم ایرانیان از پیشرفت ها بهره جسته با توده های دیگر جهان همسر باشند. آنگاه چون کشور در میان دو دولت بزرگ روس و انگلیس افتاده باید رفتاری پیش گرفته شود که با هیچ یکی از دو دولت دشمنی پیش نیاید و آزادی این کشور در میان هم چشمی ها لگدمال نگردد (کسروی، الف، ۱۳۲۴: ۶).

در همین راستا وی می افزاید:

در سایه نبودن سیاستی روشن و دولتی نیرومند گروهی به شوروی گراییده اند و گروهی بسود انگلیس می کوشند و دسته بندی های بزرگی پدید آمده که آن خود مایه گرفتاریست. به ویژه اگر رنجیدگی در میانه دو دولت پدید آید که هر آینه این دو دستگی در ایران به پیکار خواهد انجامید. چنانکه میرزا ملکم خان مثل زده امروز حال ایران حال یک کشتی است که در دریای موج خیز افتاده و ناخدا و کشتیبانی هم نیست (کسروی، ب، ۱۳۲۴: ۴۴).

وقایع جنگ جهانی دوم و حوادثی که به تبع آن در ایران روی داد به نگرانی عمیقی در کسروی دامن زد. وی دلیل این مصائب را سیاست جانبداری از یک قدرت خاص در روابط بین الملل می دانست. نگرانی از وقوع جنگی دیگر در گفتارهای متفاوتی از کسروی قابل مشاهده است: پیام به دانشمندان اروپا و آمریکا (۱۳۲۱)، دین و جهان (بی تا)، تاریخ و پندهایش (بی تا) از این جمله اند. کسروی قصد داشت الگویی از سیاست خارجی پایه ریزی کند که در آن بی طرفی حاکم باشد و دولت توجه خود را معطوف زندگی مردم سازد:

...ولی اگر ایرانیان بخواهند از روی فهم و بینش زندگی کنند، راهی برویشان باز است که نه از کمونیستی پیروی نمایند و نه گریبان به چنگال سرمایه داری دهند یک راه بهتر و علمی تر پیش گرفته از محصوریت بیرون آیند. در سیاست نیز این راه باز است. در این کشور اگر رشته در دست مردم دلسوز و

دوراندیش باشد، می‌توانند راهی را پیش گیرند که در میان روس و انگلیس کاملاً بی‌طرف باشند. به هیچ‌یک از آن‌ها تمایل بیشتر نشان نداده منافعی را بیک اندازه منظور دارند. تنها آبادی کشور و آسایش مردم را در نظر گرفته اغراض را کنار گذارند. توده خود را از آلودگی‌ها بیرون آورده برای روس و انگلیس همسایه بی‌دردسر و خوب باشند (کسروی، الف، ۱۳۲۴: ۹).

دفاع کسروی از سیاست بی‌طرفی، مصادف با بحران آذربایجان و احتمال جدایی آن از خاک ایران بود. در این شرایط کسروی با نگاهی واقع‌گرایانه برای برطرف نمودن چالش‌ها و پیشگیری از وقوع آن‌ها در آینده، در پیش گرفتن سیاست بی‌طرفی را توصیه می‌کرد.

ت - تلاش برای اصلاح مردم و پیشگیری از وقوع حوادث مشابه آینده: همچون دوران مشروطه که کسروی ناآگاهی مردم را دلیلی برای ناکامی‌های انقلاب می‌دانست، در دوران جدید نیز تأکید زیادی بر این عامل داشت: «توده شما آلوده است، پس مانده است. توده آلوده و پس مانده سرگذشتش جز خواری و توسری خوری نتواند بود. این آیین سپهر است» (کسروی، ب، ۱۳۲۴: ۱۵)؛ «در ایران از علل مهم بدبختی روشن نبودن فهم‌ها و پراکنده بودن اندیشه‌هاست» (کسروی، ج، ۱۳۲۴: ۳۹). از این‌رو در دولت جدیدی که کسروی در اندیشه خود می‌پروراند، اصلاح توده اهمیت داشت: «این توده افتاده بدی‌های خود است و باید چاره‌اش را هم از آن راه کرد. اگر همسایگان چیرگی می‌کنند آن نیز نتیجه آلودگی‌های توده است» (کسروی، ب، ۱۳۲۴: ۱۵). در این‌جا، مجدداً از احتمال بهره‌برداری کشورهای خارجی از ناآگاهی مردمی که دچار دردهایی چون: بی‌سوادی، پراکندگی زبانی و دینی که مانع از گفتگو می‌گردد، سستی در کار و پیشه هستند، سخن می‌گوید (کسروی، ب، ۱۳۲۴: ۲۶). لذا «سخن ما در آنست که باید کوشید و این توده آلوده را پیراست و دارای حق زندگی گردانید» (کسروی، ب، ۱۳۲۴: ۲۰). در گفتارهای دیگری نیز کسروی بر آگاه‌سازی مردم تأکید ورزیده است: دولت به ما پاسخ دهد (۱۳۲۳)، سرنوشت

ایران چه خواهد شد (۱۳۲۴)، فرهنگ چیست؟ (۱۳۲۲)، فرهنگ است یا نیرنگ (بی‌تا)، خواهران و مادران ما (۱۳۲۳)، تاریخ و پندهایش (بی‌تا) از این جمله‌اند. در متن زیر نیز که در آخرین سال حیات وی نوشته شده، بر نقش دولت در آگاه‌سازی توده مردم تأکید شده است:

یکبار گفته‌ام و برای مثل باز هم می‌گویم: چهل سال است در این کشور مشروطه روان گردیده. ولی هنوز صد یک مردم، بلکه هزار یک آن‌ها، معنی مشروطه را نمی‌دانند و به آن علاقه ندارند، مغزهاشان آکنده از تعلیماتی است که با زندگی دموکراسی متضاد می‌باشد. آن رسوایی‌ها که در هنگام انتخابات در ایران رخ می‌دهد و این بی‌آبروگری‌ها که در مجلس پیش می‌آید، جز نتیجه بی‌علاقگی مردم به مشروطه و حکومت دموکراسی نیست. امروز مهم‌ترین موضوع آنست که معنی مشروطه بمردم فهمانیده شود و موانعی که در پیش است چه از نظر عقاید و چه از نظرهای دیگر از میان برداشته شود، و اصول حکومت دموکراسی در این کشور ریشه دواند و ایران همسر انگلیس و فرانسه و اتا زونی گردیده در میان توده‌ها سرفراز باشد، و احترام جهانیان را به خود جلب کند (کسروی، ج، ۱۳۲۴: ۳۲).

کسروی پس از شهریور ۱۳۲۰ برای رسیدن به مشروطه که حکومت ایده‌ال اوست، معتقد بود باید توده مردم ایران را با تعلیم و آگاهی بخشیدن نسبت به امور دولتی، به جایگاهی رساند که درک و تلقی درستی از مشروطه به‌دست آوردند و در عین حال، امنیت را تأمین نمود که یکی از ملزومات آن، بی‌طرفی در صحنه بین‌المللی است. کسروی معتقد است که این امر خطیر را نه «میوه‌چینان مشروطه» و نه «کمپانی خیانت نزدیک رضاشاه» می‌تواند به‌انجام برساند. بلکه بایست «گروهی ایران‌دوست» زمام امور را در دست گیرند تا بتوانند با تشخیص صحیح زمانه و نیازهای مردم ایران، راه مستقل خود را از بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری برگزینند و عقب‌ماندگی‌های ایران را جبران نمایند.

نتیجه‌گیری

کسروی به‌عنوان اندیشمندی که دنیای واقعی سیاست را تجربه نموده بود با درک زمانه و دریافت از مقتضیات ایران که با زندگی در نقاط و شرایط متفاوت ایران به‌دست آورده است، پس از شهریور ۱۳۲۰ به این نتیجه رسید که الگوی مشروطه، آنچنان که در ایران و در فاصله پیروزی جنبش تا کودتای ۱۲۹۹ به مورد اجرا گذارده شد، به دلایلی چون ضعف آگاهی مردم و نفوذ قدرت‌های بزرگ ناکارآمد است. از سوی دیگر، قدرت مطلقه نیز گرچه در یک بازه زمانی توانست به دستاوردهایی نائل شود، اما آن نیز به‌دلیل استبدادی بودن و در نظر نگرفتن نیازهای جامعه، نمی‌تواند الگوی مناسبی برای دوران پارسا‌شاهی باشد. از این‌رو به این باور نخبه‌گرایانه رسید: «هرآینه باید دسته‌ای با فهم و بینش (دسته‌ای که از مردان پاک‌دل و دوراندیش و از جوانان خونگرم) پدید آید، سررشته کارها را به‌دست گیرد و این توده را راه برد» (کسروی، ب، ۱۳۲۱: ۴۴).

کسروی معتقد بود نخبگان به‌دلیل جایگاه خود نزد عامه مردم، از این توانایی برخوردارند که نظام سیاسی جدید را مشروعیت بخشیده و به ارزش‌ها و نهادهای جدید خصلتی ملی بخشند. بنابراین تاکید کسروی بر حضور نخبگان به‌معنای تلاش در جهت ارائه تعریف جدیدی از ارزش‌ها و نهادهای مشروعیت، به‌منظور سروسامان دادن مشارکت‌آمیز مردم، به نظمی نوست (ازغندی و صادقی، ۱۳۹۵: ۷۸).

کسروی با مشاهده پیامدهای دولت مطلقه رضاشاه، بر مشروطه پارلمانی یعنی نظام سیاسی که در آن، بین ریاست کشور و ریاست هیئت دولت تفاوت وجود دارد، تاکید می‌کند. در نظام‌های پارلمانی رئیس کشور نقشی نمادین و تشریفاتی و حل‌کننده برخی تعارض‌های قوا را دارد و رئیس هیئت دولت یا نخست‌وزیر مسئولیت اجرایی را بر عهده دارد.

نگرانی از اشغال مجدد ایران و جلوگیری از جنگ، کسروی را بر آن داشت که حکام بعدی را انداز دهد تا دوراندیشی بیشتری پیشه کنند: «سیاست آنست که یک توده راهی برای زیست و پیشرفت خود در میان دیگر توده‌ها باز کند و رفتارش با آن توده‌ها از روی فهم و بینش باشد، اگر بیمی بهستی و پایداری آن از سوی یکی از همسایگان هست آن را از پیش دیده دوراندیشانه در پی جلوگیری باشد (کسروی، ب، ۱۳۲۴: ۶). به‌همین دلیل، اصول عملکرد دولت آینده را چنین برمی‌شمارد: «...و این دسته یا باهماد باید در زمینه رفتار با دولت‌های همسایه دو چیز را پایه کارهای خود گرداند: یکی اینکه توده ایران برای خود زید و از هر باره دارای استقلال باشد. دیگری آنکه با روس و انگلیس نیک‌خواهی و دوستی کند و هر دو را یکسان گرفته کمترین گرایش بیک سو نشان ندهد. این دو چیز بنیاد سیاست ایران باشد» (کسروی، ب، ۱۳۲۱: ۴۴). کسروی تأکید دارد نخبگانی که قدرت را در دست می‌گیرند بایست «رشته کارهای کشور به‌دست خود گرفتن» (کسروی، ب، ۱۳۲۱: ۱۴) و از حضور افراد وابسته به قدرت‌های خارجی در هیئت حاکمه ممانعت به‌عمل آورند.

فرجام سخن آنکه، کسروی در ساختاربخشی به دولت پسارضاشاهی، با توجه به تجربه‌های زیسته و آشنایی‌های خود با عرصه سیاست، بجای ارائه الگویی که در عمل چندان بکار نیاید، از نظریه‌پردازی صرف اجتناب کرد.

او بجای نفی تأثیرگذاری قدرت‌های خارجی، به‌دنبال ایجاد توازن بین پذیرش منافع آن‌هاست و حتی به حضور ایالات متحده آمریکا در ایران به‌عنوان یک نیروی جدید خارجی، توجه می‌نماید؛ بجای الگوگیری از غرب در اداره کشور، بر شرایط فرهنگی جامعه ایران تأکید دارد و سرانجام اینکه بجای تأکید بر مدرن‌سازی و ایجاد نهادهای نوین، بر مدرن نمودن اندیشه مردم و تغییر آن از طریق آموزش تأکید دارد.



منابع

- ازغندی، علیرضا؛ صادقی زیدی، آرش، (۱۳۹۵)، «نخبگان عصر مشروطه و صورت‌بندی گفتمان ناسیونالیسم در ایران»، **فصلنامه تخصصی علوم سیاسی**، سال دوازدهم، شماره ۳۷.
- ایمان، محمدتقی و نوشادی، محمود رضا، (۱۳۹۰)، «تحلیل محتوای کیفی»، **فصلنامه پژوهش**، سال سوم، شماره ۲.
- بایرامی، سمانه، (۱۳۸۸)، «آثار و پیامدهای اجتماعی اشغال ایران در شهريور ۱۳۲۰»، **فصلنامه مطالعات تاریخی**، شماره ۲۷.
- پایدار، محمدعلی، (۱۳۷۹)، مشروطه بهترین شکل حکومت و آخرین نتیجه اندیشه نژاد آدمی، تهران: نشر علم.
- حسن‌زاده، اسماعیل، (۱۳۸۱)، «گفتمان هویت ملی در تاریخ‌نگاری کسروی»، **فصلنامه مطالعات ملی**، سال چهارم، شماره ۱۴.
- تبریزی، منصوره، (۱۳۹۳)، «تحلیل محتوای کیفی از منظر رویکردهای قیاسی و استقرایی»، **فصلنامه علوم اجتماعی**، شماره ۶۴.
- رنجبر، ایرج و فرهادی، محمد، (۱۳۹۰)، «بررسی رویکرد نیروی سوم در دوره زمانی ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰»، **فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**، شماره ۲۷.
- رحمانیان، داریوش، (۱۳۸۳)، تاریخ علت شناسی انحطاط و عقب‌ماندگی ایرانیان و مسلمین (از آغاز دوره قاجار تا پایان دوره پهلوی)، تبریز: دانشگاه تبریز.
- عابدی، سعید و باهوش فاردقی، محمود، (۱۳۹۴)، «بررسی جنبش جمهوری خواهی رضاخان زمینه‌ها و دلایل ناکامی»، **تاریخ‌نامه خوارزمی**، سال دوم، شماره ۱.
- کسروی، احمد، (بی‌تا)، دین و جهان، بی‌جا.
- کسروی، احمد، (بی‌تا)، فرهنگ است یا نیرنگ، بی‌جا.
- کسروی، احمد، (بی‌تا)، تاریخ و پندهایش، بی‌جا.
- کسروی، احمد، (۱۳۱۹)، ما چه می‌خواهیم، بی‌جا.
- کسروی، احمد الف، (۱۳۲۱)، پیام به دانشمندان اروپا و آمریکا، بی‌جا.
- کسروی، احمد ب، (۱۳۲۱)، خدا با ماست، بی‌جا.

- کسروی، احمد الف، (۱۳۲۲)، فرهنگ چیست؟، بی جا.
- کسروی، احمد ب، (۱۳۲۲)، ورجاوند بنیاد، بی جا.
- کسروی، احمد الف، (۱۳۲۳)، افسران ما، بی جا.
- کسروی، احمد ب، (۱۳۲۳)، دولت به ما پاسخ دهد، بی جا.
- کسروی، احمد ج، (۱۳۲۳)، کار و پیشه و پول، بی جا.
- کسروی، احمد د، (۱۳۲۳)، خواهران و مادران ما، بی جا.
- کسروی، احمد الف، (۱۳۲۴)، امروز چاره چیست، بی جا.
- کسروی، احمد ب، (۱۳۲۴)، در ره سیاست، بی جا.
- کسروی، احمد ج، (۱۳۲۴)، سرنوشت ایران چه خواهد شد، بی جا.
- کسروی، احمد الف، (۱۳۵۷)، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، تهران: امیرکبیر.
- کسروی، احمد ب، (۱۳۵۷)، دادگاه، تهران: نشر کسری.
- کسروی، احمد، (۱۳۶۲)، تاریخ پانصدساله خوزستان، تهران: نشر خواجه.
- کسروی، احمد، (۱۳۸۴)، تاریخ مشروطه ایران، چاپ پنجم، تهران: نشر صدای معاصر.
- ملائی توانی، علیرضا، (۱۳۹۲)، «کسروی و تأمل درباره رضاشاه»، مطالعات تاریخ فرهنگی، سال پنجم، شماره ۱۷.
- یزدانی، سهراب، (۱۳۸۳)، کسروی و تاریخ مشروطه ایران، چاپ دوم، تهران: نشر نی.

ژرفشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی